



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره

موضوع جزئی: آیه ۶۱ - مفردات آیه - ۱. بقل - ۲. قثاء - ۳. فوم - ۴. ذلت و مسکنت -

۵. باء وا - ۶. بغير الحق

تاریخ: ۱ مهر ۱۴۰۴

مصادف با: ۳۰ ربیع الاول ۱۴۴۷

جلسه: ۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مفردات آیه

بعد از توضیح اجمالی و کلی درباره مضمون آیه ۶۱ و بیان ارتباط این آیه با آیات قبل، نوبت به بحث از برخی از مفردات این آیه می‌رسد. در این چند جمله، برخی از الفاظ و واژه نیاز به توضیح دارد؛ و الا معنای اغلب اینها روشن است و بحثی ندارد؛ برخی از واژه هم قبلاً مطرح شده است. به عنوان مثال قبلاً گفتیم که «إذ» اشاره به زمان دارد و به معنای «هنگامی که» است؛ یعنی اذکروا زمانی را که این چنین گفتید. معنای «طعام» هم معلوم است و نیاز به توضیح ندارد؛ همینطور برخی از الفاظ دیگر. اما پنج واژه «بقل»، «قثاء»، «فوم»، «عدس» و «بصل»، با توجه به اختلافی که در معنای برخی از اینها و قرائت آنها وجود دارد، نیازمند توضیح است.

۱. «بقل»

«بقل» به معنای سبزی است؛ معنای این واژه روشن است و محتاج توضیح نیست.

۲. «قثاء»

«قثاء» به معنای خیار یا یک نوع از خیار است که به نام خیار چنبر شناخته می‌شود. «قثاء» هم توسط برخی از قراء مثل اعمش و طلحه قرائت شده است، ولی معنای آن روشن است.

۳. «فوم»

در مورد واژه «فوم»، هم از نظر قرائت و هم از نظر معنا اختلاف وجود دارد. در بعضی از قرائات، «ثوم» آمده است و به جهت مناسبت آن با الفاظ قبل و بعد، برخی گفته‌اند «ثوم» بهتر است؛ یعنی «ثوم» با عدس، بصل و قثاء نزدیک‌تر به نظر می‌آید. ابن عباس این را با «ث» قرائت کرده و ابن مسعود با «ف» قرائت کرده است.

در مورد معنای آن هم اختلاف است؛ این اختلاف هم در میان اهل لغت و هم در میان مفسرین و اهل تفسیر بوده است. لسان العرب آن را به معنای گندم و حنطه گرفته است. صاحب لسان العرب از زجاج نقل کرده که در این مورد اختلافی میان اهل لغت نیست. صاحب مقائیس اللغة آن را به معنای سیر گرفته است. حتی برخی آن را به معنای خُبز و نان دانسته‌اند.

روایاتی هم که از برخی از افراد وارد شده، هر کدام مؤید یکی از این معانی است؛ مثلاً طبرسی در روایتی از امام باقر(ع) که در

مجمع البیان^۱ آمده می‌گوید «فوم» به معنای گندم است. طبری از ابن عباس نقل کرده که این به معنای گندم است.^۲ معنای سیر هم توسط برخی از راویان ذکر شده؛ مثلاً مجاهد و کسائی چنین معنایی را گفته‌اند.

پس هم در بین اهل لغت اختلاف است و هم در میان اهل تفسیر و کسانی که روایات تفسیری از آنها نقل شده، اختلاف وجود دارد.

صاحب کتاب التحقيق فی کلمات القرآن که واقعاً کتاب قابل استفاده‌ای است، می‌گوید: «فوم» در زبان عبری «شوم» گفته می‌شود که به معنای سیر است. در عربی، «ش» تبدیل به «ث» شده و «ث» هم تبدیل به «ف» شده است. برای همین است که به هر دو شکل قرائت شده است. ایشان این معنا را برای «فوم» ترجیح می‌دهد و می‌گوید به معنای سیر است.^۳

صاحب غرائب القرآن هم همین معنا را پذیرفته است؛ مهم‌ترین دلیل او این است که آنچه که با عدس و پیاز مناسب‌تر است، سیر است؛ گندم خیلی با اینها تناسبی ندارد. برخی هم «ثوم» قرائت کرده‌اند؛ «ثوم» از همان «شوم» و به معنای سیر است. لذا می‌گوید اینجا هم که «فوم» آمده، ما به همان معنا می‌گیریم؛ چون اینها از خداوند سبزی و خیار و عدس و پیاز درخواست کردند؛ آنچه که با این چهار چیز مناسب است، «فوم» به معنای سیر است.^۴

این واژه به معنای نان هم آمده و در روایت هم به آن اشاره شده است.

بالاخره معنای این جمله این است که بنی اسرائیل از خداوند نان یا گندم یا سیر را درخواست کردند.

معنای عدس معلوم است و به معنای متعارف است؛ بصل هم به معنای پیاز است. بنی اسرائیل به موسی عرض کردند که این پنج چیز را از خداوند طلب کند.

۴. «ذَلَّةٌ وَالْمَسْكَنَةُ»

واژه دیگری که مناسب است به آن بپردازیم، ذلت و مسکنت است. ذلت و مسکنت به چه معناست و چه تفاوتی بین اینها وجود دارد؟ می‌فرماید: «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ».

ذلت به معنای حقارت و پستی است. مسکنت هم به معنای انعطاف و خواری که انسان را نزد دیگران کوچک می‌کند. مسکین که می‌گویند به حالت مسکینان درخواست کرد، یعنی خودش را کوچک کرد و عزت خودش را زیر پا گذاشت.

ذلت و مسکنت در یک جهت با هم اشتراک دارند و آن اینکه هر دو دلالت بر خضوع، نرمش و کوتاه آمدن در مقابل ظلم و ستم دارند. یعنی به حالت مغلوب بودن، به حالت سرشکستگی؛ چون ریشه لغوی ذلیل هم همین است. ذلت از ذلل است؛ به معنای زمین سست و جایی که به راحتی می‌توان در آن نفوذ کرد، ارض ذلول؛ در مقابل زمین محکم و زمینی که به سادگی نمی‌توان در آن نفوذ کرد که می‌شود ارض عزاز. انسانی که صعوبت و صلابت نداشته باشد، آدمی که زود خاضع شود و نرم باشد، مخصوصاً در برابر ستم و ظلم، به او ذلیل می‌گویند؛ ذلت همان حالتی است که در انسان وجود دارد، در مقابل عزیز که صلابت و صعوبت دارد و به راحتی نمی‌توان در او نفوذ کرد.

۱. مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۲۵۲.

۲. جامع البیان، ج ۱، ص ۲۴۶.

۳. التحقيق فی کلمات القرآن، ج ۹، ص ۱۶۱.

۴. غرائب القرآن، ج ۱ و ۲، ص ۳۰۰.

مسکنت هم تقریباً به همین معنا است. اشتراک ذلت و مسکنت در همین حالت است؛ هر دو در این حالت با هم اشتراک دارند. اما فرق آنها در این است که ذلت بیشتر ناظر به آن حالت درونی و قلبی و روحی انسان است، اما مسکنت به بروز و ظهور این حالت خفت و خواری نظر دارد. اینکه می‌فرماید: «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ»، در حقیقت می‌خواهد بفرماید که هم در درون آنها این حالت پدید آمد که در مقابل ظلم و ستم نرمش نشان بدهند و از آنها سوءاستفاده کنند و هم این را در رفتار و اعضا و جوارح و ظاهرشان نشان بدهند.

۵. «باءوا»

«باءوا» هم به معنای رجعوا است؛ اینکه می‌فرماید «باءوا بغضب» یعنی رجعوا بغضب من الله؛ یعنی دوباره مغضوب خداوند واقع شدند. سرانجام و نهایت کار آنها، غضب الهی بود.

۶. «بغیر الحق»

«ب» در «بغیر الحق»، باء سببیت است؛ می‌فرماید آنها به اسباب باطل و غیرحق یا به سبب غیرحق، پیامبران را می‌کشند و می‌کشتند.

بخش‌های آیه ۶۱

این آیه چندین بخش دارد.

بخش اول: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ».

بخش دوم: «فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْتَبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا».

تا اینجا مقول قول بنی اسرائیل است؛ از اینجا به بعد، مقول قول موسی (ع) است. جمله‌ای که آنان گفتند، دو مطلب دارد: ۱. اینکه ما بر طعام واحد صبر کنیم و طعام واحد بخوریم؛ ۲. پس به پروردگارت بگو که برای ما از زمین اینها را بیاورد.

سؤال این است که آیا تقاضای بنی اسرائیل از حضرت موسی، یک تقاضای همراه با معصیت بود؟ به حضرت موسی گفتند ما این همه سال من و سلوی خوردیم؛ ما دیگر نمی‌توانیم بر این طعام صبر کنیم؛ از خدایت بخواه که به ما این چیزها را بدهد. سؤال این است که این خواسته بنی اسرائیل چه اشکالی دارد؟ به حسب ظاهر اشکالی در این مسئله نیست؛ چند سال یک غذا را خورده‌اند و الان خسته شده‌اند. طبع بشر تمایل به تنوع دارد؛ بر فرض هم که خسته شدند، اینکه غذایی به آنها داده شده و بخواهند با غذای دیگر جایگزین شود، چرا فی‌نفسه معصیت محسوب شود؟ اینجا دو دیدگاه وجود دارد.

یک دیدگاه این است که این معصیت است؛ آن وقت چرا معصیت است؟ باید توجیه آن را ذکر کرد که این درخواست و تقاضای عادی چرا معصیت محسوب می‌شود.

دیدگاه دوم این است که این درخواست آنها معصیت نیست. کسانی که می‌گویند معصیت نیست، دلیل آنها چیست و پاسخ آنها به گروه اول چیست؟ این مطلبی است که ما باید در جلسه آینده به آن پردازیم؛ ما در توضیح اجمالی گفتیم که این بهانه‌تراشی و ناسپاسی و کفران نعمت بود؛ ولی اینجا جای این سؤال هست که چنین تقاضایی به حسب ظاهر یک تقاضای معمولی است؛ چرا به عنوان کفران معرفی شود؟ اگر معصیت نبوده، چرا با آنها چنین برخورد شد و در ادامه فرمود «باءوا بغضب من الله»؟